

## تا نفس باقي است غلط بنویسیم

همین جوری چند جمله از يك كتاب:

او در جلوي كتابخانه منتظر مي ماند. و آن جا، با پالتوي كهنه و نيمدارش، دست به جيب، به ديوار تكيه مي دهد.

۱. ضمير ابتدای جمله زائد است. پیدا است که من و شما ضمير فعل جمله نیستیم.
۲. چون لحن کتاب متمایل به سادگی لحن محاوره است «جلو» کافی و «در» زائد است.
۳. سر نرم پایان کلماتی چون جلو و چلو و دو و پالتو برخلاف ر و س در حالت اضافه به مصوت «ي» نیاز ندارد زیرا در این حالت سي نیمه ملفوظ انتهائی به حسی کامل تبدیل می شود: «جلو کتابخانه» «دو صدمتر» و گرنه: «جلوي» (=پیشین) و «چلوي» (=آن که چلوپزد یا فروشد).
۴. جامه ابتدا نيمدار (=کارکرده) است پس از آن كهنه. نه اول كهنه و بعد نيمدار. تازه گیریم که این دو به يك معنی باشد، جمله را چرا باید بی جهت سنگین کرد؟
۵. نقطه اول و هر سه ویرگول میان جمله زائد است.
۶. اگر جمله به این شکل نوشته می شد عیبی داشت؟ «تو پالتو نيمدارش دست به جيب جلو کتابخانه به ديوار تكيه مي داد و منتظر مي شد.»

اتاق زیبایی با يك ميز قشنگ که يك تلفن با دکمه های سبز و قرمز فراوان و يك صندلي چرخدار که گاهگاهی روی آن نیم چرخي می زند، دارد. نویسنده جز در این جمله هیچ جای دیگر کتاب به معلول بودن طفلکی صاحب این دفتر کار اشاره ای نکرده. ما خود با هوش خدادادی دریافتیم که آن بی گناه به دلیل استفاده از صندلي چرخدار باید معلول بوده باشد.

«دفتر کار زیبایی دارد با ميز قشنگی که تلفنی با دکمه های سبز و سرخ متعدد رویش است و صندلي گردانی که گاه با آن نیم چرخي می زند پشتش.»  
«دفتر کاری دارد زیبا با يك ميز قشنگ که تلفن رویش پر از دکمه های سبز و سرخ است و گاه با صندلي گردانش نیم چرخي می زند.»  
«دفتر کار زیبایی دارد که تلفن روی ميز قشنگش پر از دکمه های سبز و سرخ است و گاه با صندلي گردانش نیم چرخي می زند.»

این جا باید توضیحی بدهم. این که در هر سه جمله پیشنهادی خود کلمه قرمز را کنار گذاشته به جایش سرخ آورده ام به دلیل «تبعیت از يك قانون طبیعی همه زبان ها است» که «همخوانی اصوات و توازن و تناسب موسیقایی کلمات را می طلبد» آن هم تاحدی که گاه برای رسیدن به آن از ترادف و هم معنایی کلمات نیز چشم می پوشد، چنان که در این موارد: «چشم و چراغ» و «جان و جگر» و «دود و دم» و «تنگ و ترش» و «سر و صدا» و «کار و بار» (در این باب نگاه کنید به «موسیقی شعر» استاد شفيعي کدکني چاپ دوم، ص ۲۷۷ به بعد که من این جا عبارات و نمونه هایی از آن نقل کرده ام). کمال بی توجهی است که در این جا در کنار کلمه سبز، سرخ را بگذاریم و قرمز را بگزینیم!

دکتر ماریو را با ذرات پودری سبزرنگ و قرص های کوچک سفیدی معالجه می کرد.

«دکتر ماریو را با گرد سبزرنگ و قرص های سفید کوچکی...»

«دکتر با قرص های کوچکی به رنگ سفید و گردی به رنگ سبز ماریو را...»

«دکتر ماریو را با قرص های کوچولوی سفید و گرد سبزی...» - که با لحن کتاب مناسب تر است. به همراه هم با اتوبوس به شهر رفتند.

«به اتفاق با اتوبوس به شهر رفتند.»

«با هم اتوبوس گرفتند رفتند شهر.» - که با انشای کتاب هم جورتر است.

می شود لباس ها را داخل شان چید.

«می شود لباس ها را در آن ها چید.» یا «آن تو چید» یا «تو شان چید»

زیبا بود با خرمنی از گیسوان طلائی که گاه آن رابه صورت دوتا گیس بغل گوش هایش سنجاق می کرد و یا به صورت يك كلاه خود نرم و سنگین به دور سر می پیچید. (اول گیسو به معنی خودمو آمده بعد به معنی بافهاش.)

«زیبا بود با يك خرمن موي طلائی که گاه به صورت دو بافه بغل گوش ها سنجاق شان می کرد و گاه به شکل كلاه خود نرم و سنگینی دور سرش می پیچید.»

«... و خرمن موي طلائی را گاه به صورت دوتا بافه سنجاق می کرد بغل گوش هایش و گاه به شکل يك كلاه خود نرم سنگین می پیچید دور سرش.» یا «سنجاق می کرد بغل گوش ها و... می پیچید دور سر.» - که خوب، بغل گوش دیگران که سنجاق شان نمی کرد البته.)

عصرهای یکشنبه را تو خواب، در حال خواندن و یا کشیدن پروژه‌های جدید می‌گذرانند(!)  
[علامت حیرت از ما است]

حق دارید والله. بنده هم بار اول که جمله را خواندم خیال کردم طرف توی خواب پروژه می‌کشیده ولی با دوسه بار خواندن کاشف به عمل آمد که آن ویرگول حیرت‌انگیز را مترجم گرامی به این قصد به‌کار برده که هم ما را حیران کند هم مانع تکرار «یا»ی اختیار بشود. منظورش این است که حریف یکشنبه بعد از ظهر را یا می‌خواهی یا چیز می‌خواند یا پروژه طرح می‌کرده.

و اما بعد...

دو مصدر داریم به دو املا و دو معنا که یکیش «گذاشتن» است یکیش «گزاردن». اولی به این شکل صرف می‌شود: گذاشت، بگذارد، می‌گذارد، خواهد گذاشت، بگذار، گذارنده، گذاشته. - یعنی گذشته و آینده و اسم مفعولش به قاعده همه افعال دو مصدره با ریشه اصلی یا ماضی صرف می‌شود و وجوه دیگرش با ریشه دوم یا امری آن. (به رسم خودنمایی عرض می‌شود که ساختن صیغه ماضی این فعل از ریشه امری آن بدان ماند که به جای «فروخت» بگوئیم «فروشید» یا به جای «گفت» بفرمائیم «گوئید». مگر زبان نباید متحول شود؟)

دومی به این صورت صرف می‌شود: گزارد، بگزارد، می‌گزارد، خواهد گزارد، بگزار، گزارنده، گزارده. - یعنی فعلی است یک مصدره که ریشه ماضی و امریش یکی است. مراجعه به «لغت‌نامه» نشان داد که فقط در یک مورد ریشه ماضی «گذاشتن» که «گذاشت» باشد با ریشه امری آمده و آن هم در این بیت از شاهنامه:

بزد گرز و بکند در را زجای

پس آنکه سوي خانه بگذارد پای(\*).

که چون می‌توانسته است به‌جای آن از «بگذاشت» استفاده کند و نکرده، بی‌درنظر گرفتن امکان اشتباه یا دخالت نسخه‌بردار از ادیبان محترمی که اصرار دارند به‌جای «گذاشت» به این خوبی و راحتی مدام صیغه ناراحت و زبانگردان «گذارد» را به‌کار ببرند استدعا می‌شود در نهایت عطف ما را سرجای خود نشانند.

غلط باقی، صحبت باقی!

(\*) امکان وجود شواهد دیگر مردود نیست به این شرط که استعمال آن را التزام به وزن با قیافه سبب نشده باشد.